



آنتیگونه
بر صلیب شکسته

نویسنده: ناشناس

مترجم: کمال الدین شفیعی

www.ketab.ir

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

سرشناسه:	آنتیگونه بر صلیب شکسته، ناشناس
عنوان:	آنتیگونه بر صلیب شکسته
نام پدیدآورنده:	ان. ای. (ناشناس)
ترجمه:	کمال‌الدین شفیعی
ویرایش:	بهمن حمیدی
مشخصات نشر:	تهران: لاهیتا، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری:	۹۳ صفحه
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۹۳۷۱۹-۵-۵
وضعیت فهرست‌نویسی:	فبای مختصر
یادداشت:	عنوان اصلی: Antigone Auf Dem Hakenkreuz
شناسه‌ی افزوده:	شفیعی، کمال‌الدین، ۱۳۱۵، مترجم



نشر لاهیتا (شعله‌ی کوچک): تهران، خ. مطهری، خ. سریداران، نبش کوچه‌ی مجلسی، پلاک ۲۷/۳
 رنگ دوم / تلفن: ۸۸۹۳۶۰۶۳

عنوان: آنتیگونه بر صلیب شکسته
 پدیدآورنده: ان. ای. (ناشناس)
 ترجمه: کمال‌الدین شفیعی
 ویراستار: بهمن حمیدی
 مدیر هنری و طراح گرافیک: فاطمه رضائی
 حروف‌چین: کمال هاشمی
 صفحه‌آرا: الهام زرگران
 چاپ جلد: چاپ صنوبر
 چاپ متن و صحافی: شرکت چاپ و انتشارات اوقاف
 نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 بها: ۶۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۷۱۹-۵-۵
 پست الکترونیک: lahita.pub@gmail.com

همه‌ی حقوق این اثر برای نشر لاهیتا محفوظ است

مراکز پخش: پیام امروز: ۶۶۴۹۱۸۸۷
 دوستان: ۶۶۴۰۰۹۸۷
 سرزمین: ۶۶۹۶۷۰۰۷
 ققنوس: ۶۶۴۶۰۰۹۹

www.ketab.ir

فهرست

۱۱	پیش‌گفتار مترجم
۳۳	شخصیت‌های نمایش
۳۵	برده‌ی یکم
۵۵	برده‌ی دوم
۸۵	برده‌ی سوم

پیش‌گفتار مترجم

۱

در تابستان سال ۱۹۶۸، هنگامی که در یک شرکت چاپ در هامبورگ،^۱ در بسته‌بندی پوستره‌های تبلیغاتی کار می‌کردم، با مردی که مسؤول این بخش بود، آشنا شدم. وقتی فهمید که دانشجوی رشته‌ی تأثیر هستم، رفتارش را به احترام خاصی آمیخت. آشنایی‌مان در مدتی کوتاه به دوستی انجامید. گاهی مرا به خانه‌اش دعوت می‌کرد و از دوران پیش از جنگ جهان‌گیر دوم، از زمان تسلط فاشیسم بر آلمان، و از ترس و هراس آن دوره برایم می‌گفت.

برند هیلر^۲ بیش از ده‌سال از جوانی‌اش را در اردوگاه‌های کار اجباری گذرانده و دو سال پایان حکومت هیتلری را در زندان بوخن‌والد^۳ سپری کرده و از همین زندان، در ماه مه سال ۱۹۴۵ آزاد شده بود. او برایم تعریف کرد:

«من در سال ۱۹۳۵، وقتی که بیست‌ساله بودم، دستگیر شدم. پیش از این که زندانی بشوم، کارگر صحافی بودم. ما در هامبورگ گروهی داشتیم که در این شهر تأثیر آژیتاتوری^۴ اجرا می‌کرد. البته ما تنها گروه تأثیری نبودیم، گروه‌های دیگری هم بودند. پدرم ترومپت می‌زد و آهنگ می‌ساخت. کارگرِ حروف‌چین چاپ‌خانه، و از فعالان اتحادیه‌ی همین صنف بود. هنوز یک‌سال از برقراری حکومت فاشیست‌ها نگذشته بود که او را به اتهام پخش شب‌نامه‌های ضدحکومتی دستگیر کردند و بردند. مدت‌ها از او خبری نداشتیم تا این که بعد از جنگ فهمیدیم او را پیاپی از اردوگاهی به اردوگاه دیگر می‌بردند و بعد هم به بهانه‌ی فعالیت‌های ضد رژیم، در اردوگاه‌ها محاکمه و اعدامش کردند. مرا هم پس از دستگیری، به علت هم‌کاری با پدرم، اول به اردوگاه کار اجباری داخاوه^۵ نزدیک شهر مونیخ بردند و پس از یک‌سال، به آشویتس^۶ فرستادند و از آن‌جا هم منتقلم کردند به بوخن‌والد».

1. Hamburg

4. Agitatorisches Theater

2. Brand Hiller

5. Dachau

3. Buehenwald

6. Auschwitz

یکی از روزهایی که میهمان برند بودم، دفتر صحافی شده‌ای را از میان کتاب‌هایش بیرون کشید^۱ پیش از دادن آن به من گفت:

«این یک نمایش نامه است. کسی نمی‌داند چه کسی آن را نوشته است. فقط در صفحه‌ی اول، زیر عنوان نمایش نامه نوشته شده است: ان. ای.^۲ من این دفتر را به نمایش گران زیادی در برلین، هامبورگ و چند شهر دیگر نشان داده‌ام. هیچ‌یک از آن‌ها نتوانست تشخیص بدهد که چه کسی آن را نوشته است. اما همه‌ی نمایش گران اعتقاد داشتند کسی که این کار را نوشته، دقیقاً با هنر تأثیر، به‌ویژه نمایش نامه‌نویسی^۳ آشنایی عمیق داشته است. در برلین و فرانکفورت بر آن شدند تا کار را از من بخرند و به اجرا بگذارند، اما چون نویسنده‌اش معلوم نبود، من به عنوان امانت‌دار نویسنده‌ی ناشناس، به واگذاری‌اش رضا ندادم. نوع پرداخت نمایش نامه نشان می‌دهد که نویسنده، تحت تأثیر تأثیر سیاسی^۴ پیش از جنگ بوده و تأثیر رولای^۵ بر تولد پرشت^۶ را خوب می‌شناخته است. او در پیش گفتاری که برای کار نوشته، از زندگی‌اش پیش از جنگ و در دوران سلطه‌ی فاشیسم حرف زده، اما نوشته است در چه سالی به دنیا آمده و پس از جنگ، چه کرده است. درواقع، به ناگاه خواننده را بی‌خبر می‌گذارد و می‌رود. من نمایش نامه را در میان آت‌و‌آشغال‌های انبار یک ساختمان که قرار بود بازسازی شود، پیدا و بعد از خواندن، صحافی کردم».

نمایش نامه با خط زیبایی نوشته شده بود و خواندن آن برای من خارجی، بسیار آسان بود. کار را برای خواندن به امانت گرفتم و بعد هم دوست آلمانی‌ام یک نسخه‌ی فتوکپی شده‌ی آن را به من داد و حتا اجازه‌اش را گرفتم که متن را به فارسی برگردانم و چنین کردم.

۲

نویسنده در پیش گفتار نمایش نامه‌اش چنین نوشته است:

یک

«من در برلین به جهان آمدم. دوران کودکی و نوجوانی‌ام، همراه بود با اوج‌گیری

1. N. A

2. Politisches Theater

3. Episches Theater

4. Bertolt Brecht

جنبش‌های کارگری در آلمان و جنگ جهان‌گیر اول. در نوجوانی، شاهد شکست انقلاب کارگری سال ۱۹۱۸ در کشورم بودم و با جریان‌های سیاسی روز، رشد کردم. پس از گذراندن دوره‌ی تحصیلی ابتدایی، دوره‌ی متوسطه را هم ادامه دادم. قصد داشتم به دانشگاه بروم، اما پشیمان شدم. شغل تراش‌کاری را انتخاب کردم و پس از آموزش، به‌عنوان کارگر تراش‌کار، در کارخانه‌ی زیمنس^۱ مشغول به کار شدم. همان‌طور که به تراش‌کاری ادامه می‌دادم، تحصیل در دانشگاه، رشته‌ی ادبیات آلمانی را آغاز کردم، اما یک‌سال پس از روی کارآمدن فاشیست‌ها، از دانشگاه بیرونم کردند.

دو

«از سال ۱۹۲۰ تا برقراری سلطه‌ی فاشیسم بر آلمان، دوران شکوفایی تأثر در این کشور بوده است. در همین زمان، تأثر پرولتری^۲، تأثر آژیتاتوری، به‌ویژه تأثر سیاسی، دوران رشد و بالندگی را می‌گذراندند. بسیاری از نمایش‌گران و تأثرهای آن دوره، تحت تأثیر این جریان‌های تأثری قرار گرفته بودند. یکی از بنیان‌گذاران تأثر پرولتری، کارگردان نام‌دار، اروین پیسکاتور^۳ بود. از درون همین کوشش‌ها، نام‌آور دیگری به نام برتولت برشت، با تأثر روایی به میدان می‌آید. ما کارگران جوان، از این دو هنرمند پیش‌رو، در همان‌زمان بسیار چیزها آموختیم و حتا من، یکی از اعضای فعال یکی از گروه‌های تأثر آژیتاتوری شدم و در همین دوران است که نوشتن نمایش‌نامه را تا اندازه‌ای یاد گرفتم و برای گروه، قطعه‌های کوچک نمایشی می‌نوشتم. با برقراری حکومت فاشیستی، تمامی این کوشش‌ها متوقف شدند و بعد هم همراه شد با اخراج من از دانشگاه».

سه

«ما یک خانواده‌ی پنج‌نفری بودیم: دو پسر و یک دختر؛ پدرم از کارمندان امور مالی وزارت دارایی بود. مردی اهل مطالعه و با تفکر لیبرالی. با فاشیسم سر‌مهر و آشتی نداشت، اما از مبارزه‌ی جدی و عملی بر ضد آن نیز می‌هراسید. سر در لاک خود داشت و نگران آینده، تمام کوشش او بر آن بود تا نگذارد کودکانش

1. Siemens

2. Proletarisches Theater

3. Erwin Piscator

با سم برتری نژادی و برتری ملی مسموم شوند. به نظر من، کاری که پدرم در آن زمان می‌کرد، هم بسیار دلیرانه بود و هم دل و جرأت می‌خواست. همین که نمی‌گذاشت تبلیغات زهر آگین فاشیسم در تن و جان و اندیشه‌ی سه‌فرزندش نفوذ کند، کار ساده‌ای نبود. برخلاف دیگر هم‌کارانش که در جشن کتاب‌سوزان و زیر تبلیغات رایش گویلز^۱ کتاب‌های خود را به آتش سپردند، او کتاب‌هایش را چون مردمک چشمش حفظ کرد و با آن‌ها ما را نیرو می‌بخشید و آرزویش این بود که ما انسان بهمانیم و فریب هیاهوهای میان‌تهی نژادپرستانه‌ی نازی^۲‌ها را نخوریم. در آن روزگاران، اندیشه‌پردازان نظریه‌ی نژاد آریایی^۳ به‌خصوص می‌کوشیدند تا ذهن کودکان و جوانان را در مدارس و دانشگاه‌ها آلوده کنند و آنان را به گوشت دم توپ مبدل سازند. به‌ویژه این که آموزگاران دستور داشتند تا دانش‌آموزان و دانش‌جویانی خبرچین و جاسوس خانواده‌ها بار بیاورند.^۴ ترس خانواده‌های آلمانی از همسایگان، و هراس‌انگیزتر، در خانواده‌ها از فرزندان، سایه‌ی سنگین استبداد را در جامعه حکم می‌کرد. در چنین اوضاع و احوالی، پدرم با دقت و فراست، از نفوذ عقاید منحط این دوران در خانواده‌ی ما جلوگیری می‌کرد. این عمل دلیرانه‌ی او، ما را چنان پروراند که فراتر از زمان خود را می‌دیدیم و فرارسیدن آینده را - اگرچه با نگرانی - انتظار می‌کشیدیم».

«پس از این که مرا از دانشگاه بیرون کردند باید به سربازی می‌رفتم، اما چون بیماری ریوی داشتم، از رفتن به سربازی معاف شدم و در کارگاه کوچکی، پیشه‌ی تراش‌کاری را از سر گرفتم. خواهر و برادر دوقلو من، ده سال از من کوچک‌تر بودند و به مدرسه می‌رفتند. در مدرسه به آن‌ها با شک و تردید می‌نگریستند و اعضای سازمان جوانان هیتلری^۵ تا آن‌جا که از دست‌شان برمی‌آمد، آزارشان می‌دادند. این جوانان را چنان شست‌وشوی مغزی داده بودند که رفتارشان، شباهتی به انسان‌ها نداشت».

1. Josef Goebbels

۲. کوتاه‌شده‌ی ناسیونال-سوسیالیسم (Nazi).

3. Arische Rasse

۴. نگاه کنید به:

Die Stuecke Von Bertolt Brecht in einem Band: Der Spitzel, S. 453. Suhrkamp Verlag, Frankfurt am Main 1978.

۵. Hitler Jugend کوتاه‌شده‌ی H. J.